

فقر و جنبش‌های اجتماعی در ایران * پرویز پیران

در این مقاله ابتدا کوشش شده است تا دو مفهوم کلیدی بحث، یعنی فقر و جنبش‌های اجتماعی تعریف و دیدگاه‌های مختلفی که به بررسی این مفاهیم پرداخته‌اند، معرفی گردند. در رابطه با مفهوم فقر و جنبش‌های اجتماعی همچنین به اغتشاش مفهومی گسترده‌ای که به ویژه در ایران وجود دارد اشاره شده و از دیدگاه‌های عمده در مطالعه فقر و فقرزدایی یاد شده است. پس آن‌گاه با مروری بر مهم‌ترین انواع جنبش‌های اجتماعی در غرب و در جهان سوم، تلاش شده است تا نشان داده شود که گرچه تغییرات اساسی در سطح جهان - از جمله پیدایش دولت رفاهی، جذب شدن جنبش‌های کارگری در درون اتحادیه‌ها و سندیکاها (که نهادهای میانجی برای بی‌آزارسازی جنبش کارگری محسوب می‌شوند) و یا جهانی شدن - نقش طبقه کارگر و لذا جنبش‌های کارگری را به شدت کاهش داده است، لیکن روابط فقر و جنبش‌های اجتماعی رابطه‌ای پایدار باقی مانده است. امروزه جنبش‌های چندطبقه‌ای جانشین جنبش متشکل کارگران گردیده لیکن هنوز تهی‌دستان شهری مهم‌ترین نیروی محرکه جنبش‌های اجتماعی‌اند. از این رو، رابطه فقر و جنبش‌های اجتماعی در دوره‌های مختلف مورد اشاره قرار گرفته‌اند. همچنین کوشش شده است تا نشان داده شود که در حال حاضر بخش عمده‌ای از جنبش‌های اجتماعی، خشونت‌ستیز و درون‌سیستمی می‌باشند و چنانچه دولت‌های جهان سومی هوشمندانه آن‌ها را به رسمیت نشناسند امکان تبدیل شدن آن‌ها به حرکات شورش‌گرانه تخریبی وجود دارد که ممکن است به دخالت بیگانگان منجر شود.

کلیدواژه‌ها: ایران، جنبش اجتماعی، فقر

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳/۱۱/۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴/۵/۱۶

* جامعه‌شناس، عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی <Pooria@mavara.com>

مقدمه

مقاله حاضر از پیوند دو مفهوم یعنی فقر و جنبش‌های اجتماعی پدید آمده است. بدین اعتبار این پرسش مطرح می‌گردد که فقر چگونه بر جنبش‌های اجتماعی تأثیر می‌گذارد و از آن تأثیر می‌پذیرد. لیکن در آغاز باید اعتراف کرد که گرچه هر دو مفهوم فقر و جنبش‌های اجتماعی چه در عرصه‌های تخصصی و چه در دنیای زنده زندگی و در میان مردمان کوی و برزن و بازار، بارها و بارها مطرح و موضوع گفت‌وگوهای گاه آتشینی بوده‌اند که به هیاهو نیز ختم شده‌اند، مفاهیمی سخت پیچیده و گنگ‌اند. بررسی بحث‌های یادشده در زمان و مکان مناسب، گرچه سخت دلکش‌اند و شنوندگان را به خود جلب می‌نمایند، اما موضوع بحث حاضر نیستند. در مقاله حاضر کوشش شده است تا با یاری گرفتن از دو مفهوم کلی‌تر یعنی «علوم اجتماعی باربط» و «علوم اجتماعی بی‌ربط»، رابطه بدیهی فرض شده بین دو مفهوم کلیدی بحث حاضر، مورد کند و کاو قرار گیرد، تا نشان داده شود که چگونه با دور شدن از برداشت‌های دنیای زنده زندگی، سادگی اولیه رنگ می‌بازد و مشخص می‌گردد که عامیانه گردیدن برخی از مفاهیم فاخر علوم اجتماعی در مجموع و جامعه‌شناسی به ویژه، چگونه به برداشت‌های نادرست، پیش‌فرض‌های ناروا و نتیجه‌گیری مغرضانه منجر می‌شود. در دناک آن‌که در این سرزمین تمامی بحث‌ها چه تخصصی و چه عامیانه، چه درست و نادرست، در کنار هم و با هم، همچنان تکرار می‌شوند و معیاری برای شناخت این دو از یکدیگر به جز توان و سلیقه فردی یافت نمی‌شود.

این کاستی بزرگ از آن روی به حیات خود ادامه می‌دهد که هرکس بی‌توجه به کار دیگری و با احساس بی‌نیازی از آنچه که در دنیای مفاهیم علوم اجتماعی و انسانی می‌گذرد، درگیر بحث خویش است و هنوز مسأله علوم اجتماعی و تحقیق نهادینه نگردیده است. برای مثال کسی تعجب نمی‌کند که علی‌رغم بحث‌های گسترده و نقدهای کوبنده چهار دهه گذشته در باب فرهنگ فقر این موضوع به یکباره با آب و تاب در یکی از پرتیراژترین روزنامه‌های کشور (ایران، مرداد ۸۴) مطرح و هیچ توضیحی درباره آن همه نقد کوبنده ارائه نمی‌شود و چنان موضوع مطرح می‌شود که گویی همین چند روز پیش این کشف عظیم صورت گرفته است. کسی هم تعجبی نمی‌کند و با گذر زمان واکنشی هم نشان داده نمی‌شود. همگان تفسیر آن را می‌شنود و این پندار ناروا چندباره مطرح می‌شود که فقرا درگیر چرخه فقرند و در نهایت گناه فقیر بودن به گردن فقرا می‌افتد. گویی شرایط از هر حیث آماده است و بحث‌هایی چون نابرابری، نهادینه شده و بازتولید فقر به عنوان راهکار یا مکانیسم، حفظ نیروی کار ارزان یا هرگز مطرح نشده و یا بی‌مورد است.

کمی پس از ارائه فرهنگ فقر آقای اسکار لوئیس که البته به مذاق محافل قدرت سخت خوش آمد و برای آن در تالارهای دانشگاه هاروارد و مشابه آن کف‌ها زدند، بدون اغراق ده‌ها کتاب و مقاله منتشر گردید که به بایگانی مفهوم فرهنگ فقر منجر شد و تنها در سرزمین ما چنین تحفه‌ای از بایگانی به درمی‌آید و با آب و تاب آن هم در هزاره سوم و در هیاهوی جهانی‌سازی از بالا یا از دریچه اقتصاد دوباره مطرح می‌شود. کسانی چون چارلز آ. والننتین (Charles A. Valentine)، جک رواج (Jack Roach)، اورویل گورسلین (Orville Gurslin)، جین لابنز (Jean Labens) در دهه شصت میلادی، جیمز دی. کوکروفت (James D. Cockroft)، آندره گوندر فرانک (Andre Gunder Frank)، دیل ال. جانسون (Dale L. Johnson) در دهه هفتاد میلادی، استوارت مک‌فرسون (Stewart Mac Pherson) و جیمز میجلی (James Midgley) در دهه هشتاد میلادی تنها چند نمونه از انبوه انتقادات بسیار تند ارائه شده در مورد فرهنگ فقر می‌باشند همه این انتقادات سبب شد که خود اسکار لوئیس نیز از بحث اولیه عقب نشست. ضمناً انتقادات یاد شده نشان دادند که چگونه «نظریه فرهنگ فقر» علی‌رغم هیاهوی بسیاری که به راه انداخت و برکنار از جایگاه رفیعی که نصیب نظریه‌پرداز آن گردانید، نه بحث علمی که ایدئولوژی توجیه‌کننده فلاکت نهادینه و باز تولید شده است. به قول دیل ال. جانسون؛ «فرهنگ فقر» مشهود در میان استعمارشدگان، توسط مردمانی که هنوز به سنت‌ها سخت وابسته‌اند و آنانی که با انگ عقب‌مانده روبرویند، تولید نشده است. بلکه محصول توسعه تاریخی جوامعی است که فقرا را محکوم شرایط اجتماعی‌ای می‌سازد که فقرا، خود، در مورد آن شرایط هیچ کنترلی ندارند. احساس ناامیدی محض، فقدان یاری متقابل و فقدان احترام به خود، رقابت مرگبار بین خود فقرا، و تمامی ویژگی‌هایی که در فرهنگ فقر اسکار لوئیس توصیف شده‌اند، توسط عملکرد نظام اقتصادی و ساختارهای طبقاتی و قدرت جوامع سرمایه‌داری در دنیای معاصر، تولید می‌گردد. (۱۹۷۲: ۱-۲۹۰) جالب آن‌که همان ویژگی‌هایی که افرادی چون اسکار لوئیس به عنوان مظاهر «فرهنگ فقر» اعلام می‌دارند و خواستار نابودی آن ویژگی‌ها برای خروج از فرهنگ فقرند - یعنی «دقیقاً آن‌چه که از سنت‌گرایی» فرهنگ‌های بومی (ارزش‌های خانواده، همبستگی گروهی و سازمان‌های محله‌ای) برای بقاء آن هم در محیطی خصمانه باقی مانده است - ، استعمارشدگان را به عنوان اعضاء نوع انسان، از سقوط اخلاقی حفظ می‌کنند. در مقابل چنین ویژگی‌های محافظت‌کننده‌ای که تئوریسین‌های غربی وابسته به ساختار قدرت رسمی خواستار نابودی آن‌هایند، نهاد دیگری که به قول فرانکس فانون (در نفرین‌شدگان زمین)، گاه‌به‌گاه به حفظ فقرا از نابودی مطلق و سقوط کامل کمک می‌کند، عمل شورش‌ی است.

شاید کوشندگان وادی علوم اجتماعی، از جمله نگارنده که در این وادی دانش‌آموزی می‌کند فقط در ایران عزیز خودمان، هنوز مجبورند به طرح بحث‌های پنج دهه قبل بپردازند. چرا که دیگر کسی در این دوران و انفسای جهانی‌سازی به نبش قبر فرهنگ فقر نمی‌پردازد. اما در جوامعی که گفت‌وگو رایج نیست، هرکس چون جزیره‌ای به دور از آن دیگری سردرگریان خویش با خود نجوا می‌کند. گذر ایام و رفتن و آمدن دهه‌ها را باکی نیست و ظاهراً قرار نیست که علوم اجتماعی علی‌رغم کاهش و تعدیل و رد و نقض دائمی یافته‌ها، برهم انباشتی تلقی شود و به پیش رود. مضحک آن‌که هرگاه چنین بحثی مطرح می‌شود، برخی در پس موضوعی که درست نفهمیده‌اند - یعنی چند دیدماتی یا چند پارادایمی بودن علوم اجتماعی در هر زمان - مخفی می‌شوند حال آن‌که این نکته که ممکن است چند نگاه نظری در هر زمان در مورد پدیده‌های اجتماعی و انسانی صادق باشد به معنای آن نیست که علوم اجتماعی به پیش نمی‌رود، یافته‌های برهم انباشت نمی‌شود و هر حرف نادرست و غیرمستندی در هر زمان و مکان علی‌رغم اثبات نادرستی آن برای ابد صادق می‌ماند. لذا سخن گفتن از علوم اجتماعی باربط و بی‌ربط، توجیه شده، ضروری و بهنگام به نظر می‌رسد. امید است نسل جوانی که در وادی علوم اجتماعی گام می‌نهد از نسل نگارنده کارنامه قابل قبول‌تری ارائه دهند و با رنج بردن، علوم اجتماعی بی‌رابطه را بایگانی کرده و به خلق علوم اجتماعی بومی متعهد، رهایی‌بخش، افسانه و اسطوره‌زدا، و با معنا همت گمارند. چنین علوم اجتماعی‌ای صرفاً بر پایه نقد مطلع (Informed Critics) به دنیا می‌آید و نقد مطلع با کار شبانه‌روزی و مطالعه و تحقیق عاری از حب و بغض‌های رایج، آن‌هم با عنایت به دیالکتیک عام و خاص، یعنی آزمون دستاوردهای علوم اجتماعی و انسانی در ظرف بومی و به امید درک واقعی شرایط حاکم بر هر جامعه مفروض به وجود می‌آید و برای فرارفتن از حال به آینده‌ای تکامل یافته‌تر و در جهت تولید نظری و روش شناختی در سطح جهانی و پیوستن به قافله تولیدکنندگان دانش پدید می‌آید. برای تحقق این امر، تنها اندرز کافی نیست. ایجاد بخش‌های علوم اجتماعی متعهد به موارد یاد شده و تحقیق و نگارش بر این پایه ضروری است.

نقد حاضر که نقد نگارنده نیز می‌باشد امیدوار است که نسل جدید کوشندگان علوم اجتماعی، چون نگارنده و بسیاری از اعضای نسل او، دیگر سیاهی لشکر روشنفکری معیوب جهان سومی نباشد که هم در عروسی و هم در عزاسرش بریده می‌شود. آنان باید از خود پرسند که چگونه است که در کشوری با بیش از سه میلیون دانشجو شمارگان کتاب‌های منتشره رو به کاهش نهاده است و شمارگان دو هزار جلدی مدت‌ها بر دکه کتابفروشی‌ها به امید دستی که آن‌ها را بگشاید به انتظار طولانی محکوم‌اند؟ پاسخ آن است که عضویت در سیاهی لشکر یاد شده به مطالعه چندانی نیازمند نیست و

تاکنون کسی را بدان علت بازخواست نکرده‌اند. مباحث در عرض یکدیگر مطرح می‌شوند و با خواندن چند مقاله از همان دست، ورود به دنیای شبه‌روشنفکری ممکن به نظر می‌رسد. فاجعه زمانی تکمیل می‌گردد که سرقت آثار دیگران و بریدن سر و گوش جملات و دستکاری حداقل در آن‌ها و یا ترجمه نادرست چند مقاله و بالاخره تصویربرداری از کتاب و تقسیم آن بین دانشجویان و گروه‌گرفتن نمره و مدرک آنان در قبال ارائه ترجمه‌های نادرست دانشجویی برای چاپ، جواز ورود به آن سیاهی لشکر را صادر می‌نماید. پس جای تعجب ندارد که در تولید دانش جهانی سهمی نداشته و یا سهمی بس نحیف نصیب شده است و چون انواع کالا واردکننده و مصرف‌کننده صرف محسوب می‌شویم. بر تمامی کوشندگان به‌ویژه جوانان این وادی فرض است که با ارائه نقد‌های کوبنده، محیط علمی کشور را پالایش نمایند و به قول استاد گرانقدر که خود از سعدي نقل‌قول کرده است: «شحنه باید، که دزد در راه است». این خارج از متن پرمال و دردناک از آن‌جا آغاز شد که فقر و جنبش‌های اجتماعی از جمله مفاهیمی به شمار می‌روند که دریایی از سره و ناسره آن‌ها را احاطه کرده است. با پذیرش این کاستی بزرگ، روشنفکری ایران حداقل در محدوده علوم اجتماعی، گامی به جلو می‌نهد و با غلبه بر آن به رسمیت شناخته خواهد شد. که بگذارد و بگذریم تا بعد.

(۱) طرح مسأله

چنانچه به بحث اصلی بازگردیم، باید پذیرفت که «عمل شورشی نیازمند ارزیابی جدیدی از خود است، نیازمند رد سبک‌های فرهنگی غالب به نمایندگی از فرهنگی اصلی‌تر و یا طبیعی‌تر می‌باشد. این عمل نیازمند درک این امر است که تقصیر وجود فقر، نه بر گردن خود فقرا که برگردن دیگرانی است که مسئول‌اند. این حس ضروری است که فلاکت، حاصل اراده غیر قابل درک پروردگار توانا نیست بلکه نتیجه اولویت‌های ساختار قدرت مادی و ملموس است. عمل شورشی آغاز سازندگی تاریخ به دست انسان و نقطه پایان ساخته شدن توسط تاریخ است (Hyden, 1968:36). بر پایه‌ی چنین درکی انقلاب‌ها، قیام‌ها، خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی می‌رویند. سال‌ها قبل روشنفکران بخش فرانسوی کانادا یعنی کیلک، که همواره از نابودی ویژگی‌های تاریخی خود ناراحت‌اند در نشریه (Des Queve Çois) به نکته‌ای اشاره کردند که دقیقاً در مورد فقرا نیز صادق است. آنان اعلام داشتند که «در سطح فرهنگی، ما اجتماعی تشخیص‌زدایی شده به حساب می‌آییم. زیرا از آغاز از ویژگی‌های خاص فرد تهی گردیده‌ایم؛ و همین تهی‌گردیدن از ارزش‌ها و ویژگی‌ها، عامل پیدایش و تقویت و رشد همان تشخیص‌زدایی و نابودی هویت ماست. در واقع تشخیص‌زدایی و عاری شدن

از ویژگی‌های خاص خودمان دو جنبه اساسی از خودبیگانگی شدنی است که گرفتار آن‌ایم». چنان‌که این ادعا در چارچوب مباحث فقر گنجانیده شود به این موضوع ختم می‌گردد که فقرا فقیرند چون از امکانات و خصایصی تهی شده‌اند. و تا زمانی که این شرایط ادامه یابد همچنان فقیر می‌مانند. آن‌چه که ساکنان بخش فرانسوی کانادا سال‌ها قبل اعلام داشته‌اند گرچه به استعمار شدن درون‌وطنی اشاره دارد، لیکن به طبقات و گروه‌بندی‌های اجتماعی و دسترسی نامساوی و نامتعادل آنان به قدرت و امکانات - چه در دنیای غرب و چه در دنیای جهان سوم - قابل‌تعمیم است. لیکن به راستی فقر و جنبش‌های اجتماعی را چه پدیده‌هایی به شمار آوریم زیرا بر کنار از آن‌که چه درباره این دو گفته می‌شود، بهر تقدیر فقر و جنبش‌های اجتماعی در خارج از ذهن آدمیان موضوعاتی عینی و ملموس‌اند.

به قول معروف کافی است که از پنجره به بیرون نگاه کرد تا فقر را دید و خوب گوش کرد تا ندای جنبش‌های اجتماعی را شنید. پس موضوع مطالعه حاضر نشان دادن این واقعیت است که وجود گسترش فقر سبب شکل‌گیری انواع حرکات دسته‌جمعی می‌گردد که یکی از انواع متعدد آن جنبش‌های اجتماعی است که از ساختن‌دی بیشتري برخوردار است و متشکل‌تر به نظر می‌رسد.

۲) تعریف مفاهیم

۲-۱) فقر

«فقر پدیده‌ای کاملاً شناخته شده است. اما در عین حال در باب تعریف آن اجماعی وجود ندارد می‌توان فقر را واقعیت و یا ویژگی شخصی خاص، خانواده‌ای یا گروهی معین در نظر آورد. فقر زمانی به معضل تبدیل می‌شود که توسط خود فقرا و یا دیگران، ناخوشایند تلقی گردد. اما فراتر از این امر، در مورد این‌که چه چیزی فقر را می‌سازد و پدید می‌آورد نیز اتفاق نظری وجود ندارد» (Prasad, 1985:3). فارغ از اعتشاشی که پیرامون مفهوم فقر وجود دارد، معمولاً بین آن‌چه که فقر مطلق (Absolute Poverty) و فقر نسبی (Relative Poverty) خوانده می‌شوند تمایزی قایل می‌شوند و این تمایز چنان تکراری شده که کمتر اثری در باب فقر می‌توان یافت که به این تمایز اشاره و به ارائه تعریف هر یک اقدام نکرده باشد (اطهاری، ۱۳۷۹؛ پیران، ۱۳۷۹؛ رییس‌دانا، ۱۳۷۹).

خط فقر هم مفهومی است که بارها مورد بحث قرار گرفته و بر پایه پیمایش‌های بودجه خانوار تعیین می‌شود. معمول چنان است که با تکرار پیمایش‌های یادشده، برای تعیین

مقیاس یا طیف عمومی فقر میزان و گسترده‌گی فقر را اندازم‌گیری می‌نمایند. در این رابطه معمولاً هم از شمار فقرا و هم از گستره و گسترده‌گی آن‌ها یاد می‌شود. با مفهوم خط فقر مسایل سیاسی به میدان می‌آیند. زیرا خط فقر تنها یک قرارداد است و می‌توان آن را کم و زیاد کرد و با کم کردن آن، شمار فقرا البته روی کاغذ و در گزارش‌های اداری کم می‌شود. برداشت عمومی آن است که معمولاً خط فقر به نحوی غیرواقعی کمتر از واقعیت موجود تعیین می‌گردد. برای دستیابی به جمعیت زیر خط فقر، کل جمعیت براساس درآمد به دهک‌هایی تقسیم می‌گردد و مقیاسی ده دهکی ساخته می‌شود. سپس استاندارد زندگی بالاترین و پایین‌ترین دهک مقایسه می‌شوند و به نقطه‌ای می‌رسیم که گویای حداقل لازم برای زندگی قابل قبول است. از آن نقطه به پایین، فقیر محسوب می‌شوند. نقطه یادشده از طریق توزیع درآمد در جمعیت بهتر به کف می‌آید و گویای فقر نسبی است. فقر مطلق با عدم امکان برآوردن نیازهای پایه‌ای (غذا، مسکن، پوشاک و...) تعریف می‌شود. چنین تعریفی را تعریف اقتصادی متعارف می‌خوانند و گویای فقدان درآمد لازم برای تامین نیازهای پایه‌ای است (پیران، ۱۹:۲۰۰۲).

بخش عمده‌ای از منابع موجود در باب فقر که از تعاریف اقتصادی متعارف استفاده می‌کنند، سخت‌مجنوب اندازم‌گیری کمی آن‌اند. معمولاً چنین اندازم‌گیری‌ای در قالب دیدمان (پارادایم) خنثای آماری انجام می‌شود که می‌کوشد تا جمعیت را به فقیر و غیرفقیر تقسیم کند. چنین دیدمانی که به طور گسترده توسط دولت‌ها به کار می‌رود پدیده‌ای به نهایت پیچیده با ابعادی گوناگون و درهم تنیده را سخت ساده تصور می‌کند و آدمیان این حاملان «جهان بزرگ» را در حد عدد و آمار تنزل می‌دهد. از این روی جای شگفتی نیست که برنامه‌های فقرزدایی تدوین شده بر پایه این دیدمان تا بدین حد با دنیای زنده و واقعی زندگی و با مسایل واقعی مردمانی که گروه‌های هدف چنان برنامه‌هایی محسوب می‌شوند، بیگانه از کار درمی‌آیند.

در نگاه اقتصادی متعارف بر پایه خط فقر، موضوعات گوناگونی از جمله بهداشت و شاخص‌های متعدد اجتماعی به غفلت رها می‌شوند و این غفلتی بزرگ است زیرا اجازه نمی‌دهد که محققان به این واقعیت توجه کنند که فقر، موضوعی با ابعاد و جنبه‌های گوناگون است که بعد اقتصادی تنها یکی از آن‌هاست. نباید قربانیان واقعی فقر یعنی زنان و کودکان را از یاد برد، همچنین نمی‌توان توجه نکرد که فقیران تمامی سرزمین‌ها دارای راهکارهای انطباق با فقر می‌باشند که فقرا از طریق آن‌ها می‌کوشند تا از فقر بگریزند. چنین راهکارهایی سخت نوآورانه است و جالب.

جدا از انتقادهای مطروحه و شمار بیشتری که طرح نشده‌اند، باید اذعان داشت که تعاریف رسمی فقر براساس درآمد و یا مصرف کالا (Merit) (یعنی دسته کالایی که جامعه در ضرورت آن‌ها اجماعی کامل دارد) از جهاتی بالارزش‌اند. همان‌گونه که راتن

اعلام کرده است: «تعاریف استاندارد شده برای تدوین‌کنندگان خط‌مشی‌ها و سیاست‌سازان و برنامه‌ریزان فوایدی دارند. زیرا چنین تعاریفی مقیاس‌های واحدی را برای مقایسهٔ موارد وقوع فقر در متن‌های گوناگون و در طول زمان در بین گروه‌های مختلف به دست می‌دهند (فقر شهری، فقر روستایی، فقر شهری در نقاط مختلف جهان، مناطق مختلف و درون کشور، فقر بین مردان و زنان رئیس‌خانوار، بین پیران و جوانان و غیره). همچنین چنین محاسباتی امکان بررسی زمانی فقر بین گروه‌های مختلف را فراهم می‌آورد. داده‌های مقایسه‌ای برای توزیع امکانات در میان گروه‌های هدف یا فقرا سودمند است. بدیهی است که کمّی کردن فقر، شمار معیارهای به کار رفته برای توصیف آن را سخت محدود می‌سازد. از این‌رو داده‌های یادشده صرفاً تصویری از واقعیت فقیر بودن را ترسیم می‌دارد. (Wratten, 1995:15)

از این‌رو به جای کنار گذاشتن یکبارگی تعاریف اقتصادی متعارف فقر، باید با مطالعه وضع بهداشتی، آموزشی، فرهنگی، اجتماعی و سایر ابعاد در بین فقیران به تکمیل آن پرداخت و کاستی‌های آن را مرتفع ساخت. توجه به ابعاد غیراقتصادی فقر سبب شده است تا محققان از فقر اقتصادی صرف فاصله گرفته و مفاهیمی چون فقر انسانی (Human Poverty) به معنای فقدان توانمندی‌های پایه‌ای بشر (مواردی مانند بی‌سوادی، فقر تغذیه‌ای، امید بقاء کوتاه، بهداشت روانی نامناسب، خطر ابتلاء به بیماری‌هایی که قابل جلوگیری‌اند و نظایر آن) را مطرح سازند. (گزارش فقر UNDP، ۲۰۰۰:۲۰) نکتهٔ بسیار مهم دیگر در تعریف و بررسی فقر، حقوق فقرا در ارائهٔ تعریف خودشان از فقر است. دیگر آن‌که فقرا باید قادر شوند تا بر ارزیابی فقر و تدوین خط‌مشی‌های فقرزدایی اثر گذارند و در چنین فرایندهایی حضور یابند. ثابت شده است که در بسیاری از موارد، تعریف فقرا از فقر با تعریف محققانی که عموماً به طبقات متوسط و بالا تعلق دارند تفاوت‌های آشکاری دارد و با درک این واقعیت انکارناپذیر، روش‌های مشارکت‌جویانه در مطالعه فقر مطرح شده و روز به روز اهمیت بیشتری به کف آورده‌اند. انسان‌شناسان بیش از سایر تخصص‌ها در ارائهٔ روش‌های مشارکت‌مدار و مشارکت محور پیشگام بوده‌اند. (پیران، ۲۰۰۲: ۲۴)

بررسی‌های انسان‌شناختی مشخص ساخته است که از نظر نیازمندان، مفاهیمی چون آسیب‌پذیری و حقوق دسترسی و دریافت، به مفهوم‌سازی در زمینهٔ فقر یاری فراوان می‌نماید و تا حد بسیار زیادی درک جامعه از فقر را عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌نماید و فرایندی را که به فقر منتهی و فقرا را تولید می‌کند بهتر نشان می‌دهد. آسیب‌پذیری معادل فقر نیست بلکه به معنای بی‌دفاع بودن، احساس ناامنی و در معرض خطر و فشار قرار داشتن است. حقوق دسترسی و دریافت نیز شیوه‌های

پیچیده دسترس‌ی افراد و خانواده‌ها به منابع و اداره و هدایت منابع را می‌رساند. (Beall, 1993; Sen, 1981) بهتر است برای جلوگیری از طولانی شدن کلام، دیدگاه‌های مختلف موجود در باب فقر به صورت جدولی ارائه گردد. جدول شماره ۱ این موضوع را نشان می‌دهد. (Wratten, 1995:19)

جدول ۱: معنا، اندازه‌گیری و سیاست‌های فقرزدایی در باب فقر شهری

تعریف فقر شهری	نحوه اندازه‌گیری	استفاده در برنامه‌های فقرزدایی شهری
۱- دیدگاه اقتصادی متعارف: فقر عبارت است از فقدان درآمد (مصرف) به شکل مطلق و نسبی	دیدگاه کمی، استفاده از مقیاس اندازه‌گیری آماری یکسان (معمولاً) خط فقر بر اساس پیمایش بودجه خانوارها، اندازه‌گیری گسترده فقر (تعداد افراد فقیر) و عمق فقر (میزان درآمد گروه‌های بالای خط فقر)	تاکید بر بازتوزیع در سطح کلان افزایش بهره‌وری و درآمد از طریق ایجاد اشتغال. درگیر شدن با فقر مزمن از طریق پرداخت مستقیم تور تأمین اجتماعی و یارانه به کالاهای اساسی
۲- دیدگاه مشارکت محور توسعه اجتماعی: فقر چندبعدی است و تعریف آن در بین گروه‌های مختلف متعدد است.	تجزیه و تحلیل کیفی فرایند بنیادین فقر و نحوه اثرگذاری فقر بر گروه‌های مختلف در درون فقرا (از جمله جوان، پیر، زن و مرد، انواع خانوار، کاست و گروه‌های قومی). استفاده از روش‌های مشارکت‌مدار از پایین به بالا از جمله گفت‌و شنود گروهی متمرکز، تاریخچه زندگی افراد، طبقه‌بندی بر پایه‌ی ثروت و تدوین نقشه فقر برای مشخص‌سازی درک مردم از فقر، آسیب‌پذیری و حق دسترسی و دریافت در بین خانواده‌ها و در سطح محله و اجتماعات کوچک	تاکید بر حمایت در سطح خرد برای قادرسازی افراد در مشارکت اجتماعی و اقتصادی و تقویت توان آنان برای خروج از فقر شامل دخالت در سطح محله و اجتماعات کوچک برای تقویت وضع بهداشتی، تحصیلی، ارتباطات. اعتبار برای بنگاه‌های اقتصادی کوچک مقیاس، افزایش ظرفیت افراد برای تصمیم‌گیری موثر بر سرنوشت‌شان. مشارکت سیاسی، آموزش حقوقی، عدم تمرکز، تصمیم‌گیری در سطوح محلی (فقرا می‌دانند منابع چگونه باید در محله آنان مصرف شود) و تقسیم‌بندی نیازهای گروه‌های مختلف در درون مجموعه‌ی فقرا
۳- دیدگاه توسعه‌ای ترکیبی: دلایل فقر متعدد و به هم مرتبطند. (عوامل محیطی،	ارزیابی‌های کمی و کیفی مکمل یکدیگرند. کمی کردن شامل تدوین شاخص‌های اجتماعی از جمله امید بقاء، موارد	دیدگاه کل نگر و ترکیبی به توسعه شهری و فقرزدایی، بازتوزیع منابع برای دسترسی به نیازهای پایه‌ای فقرا، هماهنگ‌سازی

خانواری، بهداشتی، سلامتی، تولید درآمد، تحصیلات و غیره) لذا باید به تمامی عوامل به‌طور هماهنگ پرداخت.	وقوع بیماری، سطوح تحصیلی، درآمد و هزینه‌ها است. نیاز به درک توزیع فضایی فقر در سطح شهری برای اختصاص منابع به فقیرترین گروه‌ها. در مناطق فقیرنشین درک نیازهای هر گروه فرعی از فقرا ضروری است.	مداخله در زمینه بهداشت پایه‌ای، آب و فاضلاب، کنترل آلودگی‌ها، خشونت خانوادگی و امکانات اوقات فراغت. تایید ارتباطات سیاست‌های ملی، اقتصادی و اجتماعی و فقر در نواحی شهری و روستایی
--	--	---

۲-۲ جنبش اجتماعی

حال که تا حدودی مفهوم فقر مورد بحث قرار گرفت بهتر است به مفهوم کلیدی دیگر بحث یعنی جنبش‌های اجتماعی پرداخت و سپس رابطه این دو را بررسی کرد. جنبش‌های اجتماعی (Social Movements) نیز از مفاهیم پرتناقض علوم اجتماعی است. به ویژه که کاربرد این مفهوم در باب کشورهای جهان سوم و از جمله ایران با تناقضات عیدهای همراه است. زیرا بخش عمده اعتراض‌های مردمی کشورهای جهان سوم به دلیل محدودیت حق و طرح اعتراض، ناگهانی و انفجاری بروز می‌کنند و شکل قیام و شورش، خیزش ناگهانی و انقلاب را به خود می‌گیرند. این که آیا چنین مفاهیمی در قالب جنبش‌های اجتماعی قابل طرح و تبیین و تفسیرند یا خیر، محل بحث فراوان بوده است. اما قبل از پرداختن به چنین بحث عمیقی بهتر است از تعریف جنبش اجتماعی آغاز کرد. معنای لغوی جنبش عبارت است از «اسم مصدر از جنبیدن، تکان و حرکت» (عمید، ۱۳۷۶: ۴۷۱) این لغت‌نامه برای جنبش اجتماعی معنایی ارائه نکرده است. لغت‌نامه‌های آموزگار و معین نیز جنبش را به همان شکل تعریف کرده‌اند. فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی به نقل از توتونچیان معادل فارسی «Social Movements» را نهضت‌های اجتماعی عنوان نموده است. (بی‌تا: ۵۴۷) در لغت‌نامه‌ها نهضت را «جنبش، حرکت و قیام» معنی کرده‌اند (عمید، ۱۳۷۶: ۱۱۷۶). لیکن در منابع و متون علوم اجتماعی هر قیامی را نمی‌توان جنبش اجتماعی خواند. کلمه انگلیسی جنبش یا «Movements» از کلمه «Mouvoir» فرانسه قدیم و واژه «Momentum» لاتین به کار رفته در قرون وسطی، مشتق شده است که به معنای حرکت کردن، انگیزه دست زدن به اقدامی را داشتن یا حتی بدان مجبور شدن، از بی‌تفاوتی و بی‌عملی دست شستن و بالاخره با احساسات به حرکت در آمدن است. جالب این‌که بر اساس لغت‌نامه آکسفورد، کاربرد واژه جنبش به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم باز می‌گردد و در برگیرنده معنای زیر است: «مجموعه‌ی واکنش‌ها و کوشش‌های گروهی از افراد برای تحقق هدفی مشخص یا خاص». به قول بیل

ویلیکینسون، تعریف پیش گفته، هنوز رایج‌ترین تعریف قابل تسری به مفهوم جنبش‌های اجتماعی است. سال‌ها قبل کاربرد مفهوم جنبش اجتماعی، کاربرد ارزش‌دوارانه بود به نحوی که کارکردهای مثبتی را به ذهن القاء می‌کرد و برای مشخص ساختن احزاب و ویژه‌ای به کار می‌رفت. «لیبرال بودن، نوآور بودن و پیشگامی» از جمله چنین مواردی بود. برای مثال در انگلستان و فرانسه قرن نوزدهم میلادی، جنبش به‌عنوان حزبی خاص مانند «part du mouvement Movement Party» به کار می‌رفت که حالات منسوخ شده است. (Wilkinson, 1971:11)

بنیاد تعریف جنبش‌های اجتماعی در علوم اجتماعی مغرب زمین، بیش از هر منبع دیگری و امدار تعریفی است که ترنر و کیلیان ارائه کرده‌اند. این دو جامعه‌شناس در کتاب ارزشمند خود که حالا دیگر کلاسیک شده است و رفتار دسته‌جمعی (Collective Behaviour) نام دارد، جنبش اجتماعی را «اقدام دسته‌جمعی مجموعه‌ای از افراد جامعه می‌دانند که برای تبلیغ و ترویج و نهایتاً عملی ساختن تغییری یا جلوگیری از تغییری در کل جامعه و یا در بخش و پاره‌ای از آن، یعنی در بین گروهی و عده‌ای از افراد جامعه، بسیج شده، به اقدام مبادرت می‌ورزند». (Turner, Killian, 1975)

این دو جامعه‌شناس از حد تعریف فراتر رفته و ویژگی‌هایی را از برای جنبش اجتماعی بر می‌شمارند. به نظر آنان جنبش اجتماعی فعالیتی است که میزانی از استمرار و تداوم در آن به چشم می‌خورد، اهدافی را تعقیب می‌کند، اعضای آن برای مدتی نه چندان کوتاه گرد هم می‌آیند و این اعضا خود را منتسب به جنبش اجتماعی می‌دانند. جنبش اجتماعی همچنین فعالیتی مداوم را طلب می‌کند، به تدریج ساخت‌مند شده، سازمانی را شکل می‌دهد. برای نیل به اهداف تعیین شده، تقسیم کاری بین اعضا پدید می‌آورد، رهبری پیدا می‌شود، ثباتی نسبی تجربه می‌گردد و هویتی متمایزکننده به کف می‌آید؛ و در پیدا شدن رهبری و تقسیم‌کار، نه رویه‌های سیاسی مرتبط با اقتدار یا اتوریته، بلکه حرکات خودجوش و غیررسمی و به‌طور خلاصه مردمی و تمایلی تدریجی در کار است و از توافق نانوشته و ضمنی در بین اکثریت اعضا خبر می‌دهد. به تدریج اعضا جنبش، هویتی «مامحور» به دست می‌آورند. شاید این پرسش مطرح شود که اکثر رفتارهای جمعی واجد ویژگی‌های یاد شده‌اند. از این روی برای تمایز جنبش‌های اجتماعی از سایر انواع رفتار عمل جمعی، تأکید بر نکته‌ای مهم ضرورتی تام و تمام دارد. جنبش اجتماعی بر پایه تضاد و تخاصم شکل می‌گیرد. حال این تضاد و تخاصم می‌تواند بس غلیظ و شدید و یا خفیف و علنی یا ضمنی باشد. علاوه بر آن، تضاد مورد بحث می‌تواند کلیت یک نظام را در برگیرد و دگرگونی‌ای بنیادین را تعقیب نماید و یا کلیت نظام را پذیرفته، تغییری محدود در بخشی از جامعه را طلب کند. به هر تقدیر، جنبش‌های اجتماعی با میزانی از نفی وضع موجود همراه‌اند. در

واقع می‌توان جنبش‌های اجتماعی را نقاط یا مقاطعی در نظر آورد که بر طیفی جای گرفته‌اند. در یک سوی طیف دگرگونی عمیق و همه‌جانبه قرار دارد که جنبش اجتماعی را به انقلابی فراگیر بدل می‌سازد و در سوی دیگر طیف، اصلاحی سخت محدود واقع است. گاه نیز ممکن است، جنبشی اجتماعی با هدفی اصلاحی و محدود آغاز شود و به تدریج بر روی طیف به سمت دیگر حرکت کند و نهایتاً به انقلابی اجتماعی بدل گردد. آنچه که مهم است، پرهیز آگاهانه از خشونت حداقل در مراحل آغازین جنبش‌های اجتماعی است. این تمایل آگاهانه جنبش اجتماعی را از انقلاب تمام‌عیار، از قیام و شورش و انواع دیگر رفتارهای دسته‌جمعی تهاجمی، متمایز می‌سازد. این نکته باز هم نباید خواننده را از امکان تبدیل شدن جنبش اجتماعی به سایر انواع کوشش‌هایی که برای دگرگونی اجتماعی به عمل می‌آید، غافل سازد. از این‌رو جنبش‌های اجتماعی به نحوی تنگاتنگ به دگرگونی‌های اجتماعی مربوطند و بسیاری از تغییرات جوامع انسانی نتیجه مستقیم و یا غیرمستقیم جنبش‌های اجتماعی به شمار می‌روند. به همین دلیل جنبش اجتماعی و انقلاب اجتماعی رابطه‌ای دو سویه و سخت در هم تنیده دارند. برخی انقلاب اجتماعی را عمل جمعی توده‌های انسانی می‌دانند که از مدت‌ها قبل و از طریق جنبش‌های اجتماعی گوناگون راه افتاده، قوام یافته و به تکامل رسیده و فراگیر شده‌اند. از این زاویه، انقلاب در واقع پایان جنبش‌های اجتماعی یک دوره و ورود این عمل جمعی به مرحله یا فاز جدیدی تلقی می‌شود و نظمی جدید را جانشین نظم موجود می‌سازد و برای مدتی جنبش‌های اجتماعی را تخفیف می‌دهد تا دوباره در زمانی دیگر با هویتی نوین سر برآورند.

در کنار شروطی که ترنر و کیلیان برای جنبش‌های اجتماعی برشمرده‌اند، شاید مقدم بر آنها، باید به وجود نارضایتی اجتماعی اشاره کرد. البته نارضایتی اجتماعی همواره در بین افراد و گروه‌های جامعه به هزاران دلیل وجود دارد؛ لیکن زمانی که انسان‌های ناراضی از طریق عمل جمعی مشترک، متحد می‌شوند، نطفه جنبش اجتماعی بسته می‌شود. با متحد شدن برای عمل جمعی مشترک - چنانچه با شروط پیش گفته همراه شود - جنبش اجتماعی از قوه به فعل در می‌آید و بروز می‌کند. لذا احساس مشترک افراد و گروه‌های اجتماعی شرط لازم شکل‌گیری جنبش اجتماعی است، گرچه به هیچ روی کافی نیست. (Society Today, 1975) جنبش‌های اجتماعی گاه فراگیرند، آن‌چنان فراگیر که از محدوده جامعه‌ای معین و یا تعدادی از جوامع، فراتر رفته، مسئله‌ای جهانی می‌شوند و گاه در محدوده‌ای بس کوچک‌تر به راه می‌افتند و چه بسا خواسته‌های گروهی کوچکتر را در بر می‌گیرند. بدین دلیل جنبش‌های اجتماعی از نظر وسعت، فراگیری و عمق، نوع خواسته‌ها و نارضایتی‌ها، سلسله مراتبی را پدید می‌آورند. البته بدیهی است که برای به راه افتادن جنبش اجتماعی، حداقلی از اعضا از

نظر تعداد ضروري است. بدین معنا که احساس مشترك چندین نفر ضرورتاً به وقوع جنبش اجتماعی ختم نمی‌شود. (پیران، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲)

تا بدین جا به عمد، جنبش اجتماعی در عام‌ترین معنای آن به کار رفته است و به طبقه‌بندی از انواع جنبش اقدام نگردید. لیکن به دلیل تنوع حرکات سازمان‌یافته مردمی و پیچیده شدن دایمی فرایندهای اجتماعی، با توجه به هدف جنبش، تقسیم‌بندی‌هایی به عمل آمده است و از جنبش سیاسی، جنبش اجتماعی (به معنای خاص) جنبش زنان، جنبش سبک‌های زندگی، جنبش جوانان، جنبش‌های هویت مکانی، جنبش‌های تهی‌دستان، جنبش‌های عدالت‌خواهی، جنبش‌های شهروندی، تبعیض‌زدایی، جنبش‌های آزادی‌طلبی، جنبش‌های زیست محیطی و حفظ زمین و طبیعت و نظایر آن سخنی به میان آمده است. چنین جنبش‌هایی دارای همپوشی بسیارند به نحوی که طبقه‌بندی را از جامع و مانع بودن که شرط آن است تهی می‌سازند و در عین حال جنبشی می‌تواند با هدفی معین و تعریف شده و محدود آغاز گردد و در عمل اهداف دیگری را به هدف اصلی خود اضافه نماید و سبب گردد که مجموعه‌ای چند جنبشی با هم درآمیزد. معمولاً جنبش آزادی‌خواهی و تبعیض‌زدایی در ذیل جنبش‌های سیاسی طبقه‌بندی می‌شوند و جنبش‌های حفظ هویت، هویت مکانی، جنبش زنان، حفظ زیست بوم، شهروندی و عدالت‌خواهی در ذیل جنبش‌های اجتماعی آورده می‌شوند. لیکن چنین طبقه‌بندی‌ای قراردادی است. زیرا تمامی جنبش‌های مردمی اولاً با عنصر اعتراض همراه‌اند و ثانیاً برای دستیابی به اهداف خود، چه کم و چه بیش با نظام قدرت رسمی به کنش و واکنش می‌پردازند و باز هم چه کم و چه زیاد بار سیاسی پیدا می‌کنند. همین موضوع اغتشاش مفهومی را سبب می‌گردد و مناقشاتی را دامن می‌زند. تا بدان‌جا که در تعریفی از جنبش اجتماعی چنین آمده است «جنبش اجتماعی کوشش جمعی آگاهانه برای ترویج دگرگونی در هر زمینه‌ای ممکن به هر وسیله ممکن می‌باشد که حتی خشونت، اعمال خلاف قانون، انقلاب و یا پناه بردن به الگویی ناکجاآبادی را کنار نمی‌گذارد» از سوی دیگر یکی از متأخرترین تقسیم‌بندی‌ها جنبش اجتماعی را مختص حرکات جمعی آگاهانه یا میزانی از سازماندهی لیکن در درون ساختار سیاسی موجود، خشونت‌گریز و اصلاحی قلمداد می‌کند و انقلاب و قیام و شورش را از جمله جنبش‌های اجتماعی به حساب نمی‌آورد. چنین اغتشاش مفهومی را می‌توان حال چه کمتر و چه بیشتر در بخش مهمی از آثار مرتبط با جنبش‌های اجتماعی - از اولین کوشش‌ها - یافت. مثلاً تلاش‌های لورنز و اشتین (Lorenz Van Stein) در کتاب "تاریخ جنبش اجتماعی در فرانسه" ۱۸۵۰-۱۷۸۹، ورنر سمبارت (Werner Sambart)، در "سوسیالیسم و جنبش اجتماعی"، فردیناند تونیس در "اجتماع و جامعه"، رادلف هپرله، در کتاب "جنبش اجتماعی: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی

سیاسی"، اثر هربرت بلومر و آثار بعدی از جمله اثر اسملر با عنوان "نظریه رفتار اجتماعی" و بالاخره مجموعه مقالاتی با عنوان "بازاندیشی جنبش‌های اجتماعی" (Goodwin, Jasper, 2004) نمونه‌ای از این موارد است. در آثار اولیه تا زمانی که جامعه‌شناس فرانسوی آلن تورن مفهوم جنبش‌های اجتماعی جدید را ارائه کرد، جنبش اجتماعی به تمامی اشکال مبارزه آگاهانه جمعی دگرگون‌خواه اطلاق می‌شد. لیکن با شکست الگوی اجتماعی - دموکراتیک در دهه هشتاد میلادی، بازنگری در مفهوم جنبش‌های اجتماعی در دستور قرار گرفت و طبقه‌بندی‌های جدیدی ارائه شد. لیکن هنوز بحث و جدل، مرتبط با چارچوب مفهومی جنبش‌های اجتماعی پابرجاست. (Klander Mans, 2002)

۳) فقر و جنبش‌های اجتماعی

رابطه فقر و جنبش‌های اجتماعی به مفهوم فراگیر آن یعنی تلقی از تمامی انواع مبارزات مردمی به عنوان اشکال مختلف جنبش اجتماعی، قدمتی دیر پا دارد. همان‌گونه که فراننتس فانون اشاره کرده است، یکی از معهود نهادهای حفظ‌کننده انسانیت که گاه و بیگاه مورد استفاده فقرا و استعمار و استثمارشدگان قرار می‌گیرد، عمل شورشی است. عمل شورشی به عنوان واکنش از سر به جان‌آمدگی، رفته‌رفته جای خود را به کوشش‌های متشکل و سازمان‌یافته داده است. نخستین گام‌ها در کشورهای صنعتی شده اروپایی غرب برداشته شد که با محور طبقه کارگر متشکل و طی شدن فرایند «طبقه در خود» به «طبقه برای خود»، آگاهی دگرگون‌ساز به کف آوردند و به مبارزه با فقر نهادی شده‌ای دست یازیدند که دائماً بازتولید می‌گردید تا فروشندگان دستمزد ارزان همواره در دسترس باقی بمانند. دهه‌های ۴۰ تا ۶۰ قرن نوزدهم، اروپای غربی صحنه مبارزات فشرده کارگران بر علیه استثمار بود که گرچه به پیروزی انقلاب‌های کارگری منجر نشد و اولین حکومت کارگران در فرانسه نیز دیری نپایید، اما به دست‌آوردهایی چون بیمه بیکاری، غرامت از کار افتادگی به‌علت سانحه، بیمه بازنشستگی و در یک کلام حداقل شرایط و محیط کار مناسب انجامید (پیران، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲) چنین دست‌آوردهایی طی سال‌ها و به تدریج به کف آمد. البته تولید انبوه و ضرورت ارتقاء سطح زندگی آحاد مردم در مغرب زمین به عنوان مصرف‌کننده، در رسیدن به دست‌آوردهای یاد شده بی‌تأثیر نبود. بدیهی است که فقر اکثریت قریب به اتفاق تهی‌دستان زحمتکش، مهم‌ترین عامل پیوستن آنان به جنبش‌های کارگری بود.

در مرحله بعد مرکز ثقل مبارزات از جهان پیشرفته به جهان سوم نقل مکان کرد و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی که پیوندی از جنبش تھی‌دستان، جنبش آزادی‌خواهی و جنبش‌های ضداستعماری محسوب می‌شدند، پرچمدار مبارزات مردم محروم گردیدند. گرچه جنبش کارگری نیز هنوز پویا بود. لیکن در کشورهای غرب با بالا رفتن سطح زندگی که خود بهترین گواه رابطه فقر و جنبش‌های اجتماعی محسوب می‌شود از یک سو و پیدایش اتحادیه‌ها، سندیکاها، کارگری و ده‌ها سازمان و نهاد دیگر که نقش میانجی طبقات را بازی می‌کردند از سوی دیگر، به نهادینه ساختن بی‌آزار جنبش کارگری مشغول بودند و چنین جنبش‌هایی را در درون سیستم‌های غربی جذب می‌ساختند. البته بالا رفتن تحمل اعتراض و پذیرش آن از سوی دولت‌های غربی که در قالب دولت‌های رفاهی و گاه با عناوین سوسیال دموکراسی یا دموکراتیک بر سر کار بودند نیز، عامل دیگری بود که باید شمار آید. به هر تقدیر قرن بیستم و به ویژه پس از جنگ جهانی، دوران مبارزات ضداستعماری محسوب می‌شد. در جهان سوم نیز توسعه برونزا و استقلال صوری عامل مهم کاهش میزان ساختار شکنی جنبش‌های اجتماعی به حساب می‌آمد (Smith, Tardanico, 1989:89) هم‌زمان در غرب به دلایلی که در بالا ذکر شد، جنبش‌های اصلاحی و درون سیستمی میدان‌دار شدند، بحث از برابری زنان با دیدگاه‌های متنوع، بحث حفاظت از محیط زیست و حقوق شهروندی مهم‌ترین انواع چنین جنبش‌هایی می‌باشند که تا به امروز به حیات خود ادامه داده و گسترش چشم‌گیر یافته‌اند. جنبش حقوق مدنی و مبارزه با جنگ ویتنام دو مورد استثنایی بودند که به علت شرایط حاد و شکننده دهه شصت قرن بیستم میلادی برای مدت کوتاهی سخت رادیکالیزه شدند و به رویارویی جدی با سرمایه‌داری آمریکایی پرداختند که باز هم با پذیرش حقوق سیاهان و پایان جنگ ویتنام رو به خاموشی نهادند. واکنش تهیدستان غربی به ویژه در ایالات متحده به سمت شورش‌های سفید و خروج از جنبش‌های اجتماعی گرایش یافت. بالا رفتن اقدامات ضداجتماعی، قتل، اعتیاد، بیماری روانی و نظایر آن، نمود واضح کاهش جنبش‌های اجتماعی و خمودگی آن بود. در این دوره مفاهیم خارج از طبقه، خارج از سیستم و غیره برای توضیح تهیدستان به عنوان عامل خنثی‌سازی انقلابات و جنبش‌های اجتماعی عمل نمود. اساساً باید توجه داشت که حرکات جمعی توده‌ای به سه شکل اساسی رخ می‌دهد که جنبش آلونک‌نشینان، بی‌خانمان‌ها، و جنبش‌های معطوف به خدمات عمومی یا مصرف جمعی نوع اول، جنبش‌های اتحادیه‌های کارگری نوع دوم و جنبش‌های شورش‌گرانه نوع سوم محسوب می‌شوند. جنبش اتحادیه‌های کارگری در دستیابی به مسایل اقتصادی آن‌هم درون سیستمی و در جهان سوم آگاهانه غیرسیاسی در قالب اعتصاب‌های کوتاه‌مدت و حرکات جمعی پیرامون کارخانه‌ها برای اهداف کاملاً مشخص از جمله تعویق دریافت دستمزدها،

محدود شده است، (پیران، ۱۳۸۱: ۸۳) جنبش‌های شورش‌گرانه نیز عموماً بی‌سازمان و کاملاً واکنشی باقی مانده‌اند. به همین دلیل بسیاری چنین اقداماتی را از جمله جنبش‌های اجتماعی به حساب نمی‌آورند. پس آنچه که هنوز در قالب جنبش‌های اجتماعی با هویت تهی‌دستی باقی مانده است، جنبش‌های سرپناه و مصرف جمعی است که باز هم نشان‌دهنده نقش فقر و محروم شدن در ظهور رو به تداوم جنبش‌های اجتماعی است.

اساساً باید توجه داشت که فرایند سازماندهی و ساخت‌پذیری مجدد نظام سرمایه‌داری یا فرآیندهای انطباق ساختاری و سیاست‌های تعدیل در جهان سوم منجر به تحولات عمیق اجتماعی و اقتصادی از جمله بحران بدهی‌ها گردیده است که خود منجر به فرایند قطبی شدن اجتماعی - اقتصادی شده است. مسئله بحران‌زا در عدم همخوانی تغییرات یاد شده با تفکر سنتی رادیکال در امیدواری به عمل پرولتاریایی نهفته است. کارگران مستقیماً در تولید نقش داشتند. لیکن امروزه جنبش‌های اجتماعی بر عهده کسانی است که مستقیماً در فرایند تولید نقشی ندارند. این امر به تغییرات عمده‌ای جان بخشیده است که مهم‌ترین آن‌ها عنوان می‌شوند:

الف) بخش عمده مردم به خصوص فقرای شهری دیگر در فرایند تولید دخالتی ندارند و لذا در حیطة عمل احزاب کارگری و اتحادیه و سندیکاها قرار نمی‌گیرند.

ب) تحولات تکنولوژیکی و به خصوص انقلاب الکترونیک، علاوه بر موضوعی که در بالا اشاره شد - یعنی کاستن از نقش طبقه کارگر به علت خودکار شدن فرایند تولید، به متنوع ساختن شدید نیروی کار آن هم در بخش سوم اقتصاد انجامید و از سوی دیگر به رواج حرکات ضداجتماعی در قالب شکل‌گیری گروه‌های تبه‌کار منجر شد.

تحولات اواخر دهه هفتاد و دهه هشتاد قرن بیستم میلادی دوران بازنویسی جنبش‌های اجتماعی بود. از یکسو جهانی‌سازی در دستور قرار گرفت و به مدد انقلاب الکترونیک (رایانه‌ها و ارتباطات ماهواره‌ای) مفهوم صنعت، فرایند تولید، کارخانه و غیره دستخوش دگرگونی شد و نقش طبقه کارگر به شدت محدود گردید. خودکار شدن فرایند تولید تنها یکی از دست‌آوردهای انقلاب الکترونیک و جهانی‌سازی بود. از سوی دیگر با فروپاشی شوروی، تفکر چپ متشکل در تمامی اشکال ریز و درشت آن ضرباتی سهمگین خورد و برای مدتی از هم گسست. در این دوره بحث از جنبش‌های اجتماعی جدید که عمدتاً اصلاحی و درون سیستمی‌اند به میان آمد. لیکن باید توجه داشت که باز هم به دلیل وجود فقر، جنبش‌های اجتماعی از میان نرفت و حتی در مواردی گسترش یافت. اما نوع و ماهیت چنین جنبش‌هایی کاملاً دگرگون شد.

در غرب مسئله بی‌خانمانی که در خیابان‌خوابی گسترده عیان شده است، به تدریج، به شکل‌های چند طبقه‌ای و گرد آمدن جنبش‌های اجتماعی گوناگون در کنار هم و تجلی

آن به عنوان جنبش‌های ضدجهانی‌سازی، منجر گردید. برای اولین بار در نیویورک تخلیه خیابان‌خوابان از پارک‌ها جنبش‌های چند طبقه‌ای را به حرکت درآورد که بعدها در اعتراض به گردهم‌آیی‌های سرآمدان جهانی‌سازی، خود را نشان داد و گویای تحولاتی جدید در بحث از جنبش‌های اجتماعی بود. باز هم فقر و گسترش آن و قطبی شدن جوامع - یعنی اقلیت افسانه‌ای ثروتمند و انبوهی فقیر - موتور محرک چنین جنبش‌های تبعیض‌زاد بی، جنبش گروه‌های خاص با تمایلات ویژه و جنبش سقط جنین در همین راستا به عمل مشترک روی آورده‌اند. رخداد مهم دیگر حرکت جنبش‌ها به سمت جهانی شدن بوده است که به قول هابرماس برای اولین بار جنبش‌های اجتماعی را از حالت واکنش خارج خواهد کرد و به آن‌ها حیاتی مستقل خواهد بخشید (گفتگویی هابرماس و پیران، پیران، ۸۳-۱۳۸۱).

ج) نقش دولت‌ها عمیقاً دگرگون گردیده است و ساختار رسمی دولت‌ها به سمت الگویی شبیه بخش سرمایه‌داری در حال حرکت است و بیش از پیش چون بنگاه‌های اقتصادی عمل می‌نمایند.

د) به طور عملی الگوهای مصرف (به جای تولید) در ساخت‌پذیری متن تجارب روزمره در قالب جامعه مصرفی نقش بازی می‌کنند.

در اثر تحولات یاد شده این پرسش مطرح می‌گردد که چه طبقه‌ای پیشاهنگ تغییرات اجتماعی است و یا جانشین طبقه کارگر کیست؟ این امر در علوم اجتماعی به کشف مجدد جنبش‌های اجتماعی منجر شده است و جنبش‌های اجتماعی شهری در این بازاندیشی نقشی حیاتی یافته‌اند. در بحث از رابطه فقر و جنبش‌های اجتماعی توجه به بخش غیررسمی جلب شده است. لیکن مشکل آن‌جاست که بخش غیررسمی پدیده‌ای متشکل و همگون نیست. از این روی تعریف جنبش‌های اجتماعی نیز دستخوش تغییر گشته است. امروزه گفته می‌شود که جنبش اجتماعی، هر عمل جمعی آگاهانه است که منجر به گذار اجتماعی شود یا شکل خاصی از عمل جمعی با عقلانیت و یا منطق خاص، منابع خاص و هویت جمعی، جنبش اجتماعی است. (Karner, 1983) کاسنل نیز معتقد است که هر مجموعه اجتماعی که به صورت جمعی برای تحقق اهداف زیر می‌کوشد در محدوده جنبش‌های اجتماعی طبقه‌بندی می‌شود: بالابردن استانداردهای مصرف جمعی، گسترش فرهنگ محله‌ای یا اجتماع خاص و دستیابی به خود مدیریتی سیاسی و در نتیجه تغییر معنای شهری. (Castles, 1983) توجه شود که در تمامی تعاریف بالا تهی‌دستان شهری تعیین‌کننده‌اند.

در باب جنبش‌های اجتماعی و فقر سخن بسیار است، زیرا کل مسئله دائماً در حال بازاندیشی است. گرچه آینده شاهد رادیکال شدن شدید گروه‌های تهی‌دست خواهد بود و اشکال جدیدی از حرکات جمعی بروز خواهد کرد، لیکن در حال حاضر مهم‌ترین نکته

آن است که دولت‌های جهان سومی باید آگاهانه برخورد کنند زیرا جنبش‌های اجتماعی با اهداف محدود و غیرساختار شکن می‌توانند جان‌شین شورشی‌های تخریبی شوند و این نکته‌ای سخت با اهمیت است. چنانچه فقرای شهری مورد بی‌اعتنایی قرار گیرند و نادیده انگاشته شوند، حرکات تند شورشی رشد خواهد کرد. لیکن نکته‌ی قابل توجه آن است که به دلیل قطبی شدن جوامع، چنین حرکاتی به مراتب از گذشته کمتر قابل پیش‌بینی‌اند و می‌توانند به ناگاه به جریانی پایدار بدل شوند و کشورهای جهان سوم را دستخوش بی‌ثباتی طولانی و دخالت بیگانگان کنند. تجربه موفق برخی از کشورهای جهان سوم نشان می‌دهد که چنانچه حق اعتراض خشونت‌گریز به رسمیت شناخته شود و اجازه داده شود تا سازمان‌های غیرحکومتی راستین که سودایی غیر خدمت به گروه‌های محروم و خاص ندارند بیش از پیش گسترش یابند و با مسایل اجتماعی و اقتصادی درگیر شوند، مشکلات اجتماعی در چارچوبی غیر ساختار شکن باقی می‌مانند و جنبش‌های اجتماعی آگاهی‌دهنده قواعد تحول اصلاحی می‌شوند و تغییرات، تدریجی رخ می‌دهد. در چنین حالتی مشروعیت سیاسی افزایش می‌یابد. بدیهی است چنین پروژه‌ای آن‌گاه موفق خواهد بود که فقرزدایی، عدالت اجتماعی و مبارزه با تبعیض صوری نبوده و به نمایش تبدیل نشود.

۴) فقر در ایران

بررسی فقر در ایران مانند تقریباً تمامی کشورهایایی که (بر اساس تمثیلی از طبقه‌بندی گروه‌های اجتماعی فرانسه در انقلاب کبیر) جهان سوم نام گرفته‌اند، سکه‌ای است با دو رویه. رویه نخست آمارها و اطلاعات رسمی کشورهاست و رویه دوم واقعیت بیرونی و بررسی‌های مستقل توسط محققانی است که وابستگی حرفه‌ای و غیره ندارند. هر دو رویه با مسایل متعددی روبروست. آمار و اطلاعات رسمی معمولاً با کم‌شماری روبروند زیرا به دلایل مختلف خط فقر پایین‌تر از میزان واقعی تعیین می‌شود تا تعداد و درصد فقر نیز پایین آید. از طرفی آمارهای رسمی مانند تمامی اطلاعات آماری سطحی‌اند و عمق مسأله را نشان نمی‌دهند و بازگوکننده کلیت موضوع‌اند و نه اجزاء در هم تنیده آن. این امر به ویژه وقتی با میانگین‌ها بیان می‌شود، شدت بیشتری می‌یابد. زیرا شکاف واقعی بین اقلیتی بسیار ثروتمند و اکثریتی فقیر را نشان نمی‌دهد و بدین دلیل همواره خطر برداشت‌های نادرست را افزایش می‌دهد. اما تحقیقات محققان مستقل نیز با کمبودهایی روبروست. نخست آن‌که چنین محققانی امکان دسترسی به اطلاعات جامع و مستقل را ندارند و به دلایل گوناگون از جمله هزینه‌های مربوطه قادر به جمع‌آوری چنین اطلاعاتی نیز نیستند. از این رو تصویری که ارائه می‌کنند در بهترین

حالت ناتمام می‌ماند. حال چنانچه انگیزه‌ها و نگرش‌های چنین محققانی نیز به حساب آید از قابلیت اتکاء تحقیقات آنان کاسته می‌شود گر چه این موضوع به هیچ وجه قابل تعمیم نیست. نکته بعدی، پیچیدگی موضوع فقر است که قبلاً بدان اشاره شد. اگر خواننده اجازه دهد نکته دیگر در زمینه روان‌شناسی اجتماعی ایرانیان است که آن نیز موضوع را پیچیده‌تر می‌کند و آن، تمایل به فقیرتر نشان دادن خود به عنوان روندی عمومی در ایران است.

پس با در نظر گرفتن موارد فوق باید به بحث فقر در ایران آن هم به نحوی گذرا اقدام کرد. نخست برخی اطلاعات رسمی مرور می‌شوند و در نهایت به نکاتی اشاره می‌شود. بررسی‌های موجود نشان می‌دهد که موضوع فقر و گستردگی آن در ایران روندی ثابت نداشته است، گرچه فقر روستایی از پایداری بیشتری برخوردار بوده است. اما نکته اساسی که همواره در مطالعه فقر باید مد نظر باشد نه تنها کمیت فقر بلکه شکاف‌های درآمدی، احساس محرومیت و احساس کنار گذاشته شدن یا غبن و ظلم است. گرچه چنین مفاهیمی عمدتاً کیفی‌اند و بررسی آن‌ها از طریق شاخص‌های قراردادی‌ای ممکن می‌گردد که همواره ناقص و ناتمام باقی می‌ماند، لیکن موضوعاتی سخت مهم‌اند. به ویژه با توجه به موضوع مقاله یعنی بررسی رابطه فقر و جنبش‌های اجتماعی، چنین موضوعاتی اهمیتی اساسی دارند. فقط کافی است اشاره شود که از مجموع بیش از ۵۰ درگیری و شورش شهری، کمی کمتر از سه دهه اخیر، بیش از ۴۰ مورد در اجتماعات اسکان غیررسمی رخ داده است. اجتماعات اسکان غیررسمی نیز گرچه اجتماعاتی در مجموع فقیرند، اکثریت آنان فقیرترین گروه‌ها را تشکیل نمی‌دهند. به ویژه وقتی صاحب سرپناهی از آن خودند و اکثریت نیز سرپناه خودساخته‌ای دارند که مهم‌ترین عامل کاهش فقر مطلق است. زیرا بخش مهم و قابل توجهی از درآمد تهی‌دستان شهری صرف اجاره سرپناه می‌شود و لذا ساکنان این قبیل اجتماعات که به غلطي فاحش حاشیه‌نشینان خوانده می‌شوند از طریق ساخت سرپناه این رقم مهم را از سبد هزینه‌های خانوار حذف کرده‌اند. دیگر این‌که شورش‌های شهری یاد شده، اکثراً به دلیل تهی‌دستی رخ نداده است، بلکه موضوع یا تخریب سکونتگاه بوده است یا قطع و عدم دسترسی به خدمات جمعی مانند آب و برق و گاز و یا جلوگیری از ساخت‌وساز بیشتر.

آمارهای رسمی نشان می‌دهند که فقر در ایران از ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵ به علت افزایش درآمد روبه‌کاهش نهاده است و سهم جمعیتی که در فقر زندگی می‌کنند از ۲۷/۳ درصد به ۲۰/۹ درصد کاهش یافته است. جالب آن‌که علی‌رغم چنین آمار رسمی‌ای که از سوی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در سال ۱۳۷۶ انتشار یافته است، برداشت عمومی در مورد دوره یاد شده شهرت گرفتن و عیان شدن فقر در ایران است و به

همین دلیل دوره یاد شده که به دوره سازندگی موسوم است آماج شدیدترین نقدها بوده و اتفاقاً بخش عمده شورش‌های شهری نیز در آن دوره رخ داده است.

دلیل تفاوت آنچه که آمار بیان می‌دارد و آنچه که جامعه حس می‌کند در چند نکته نهفته است. اول آن‌که همان‌گونه که عنوان گردید آمار یاد شده تفاوت‌های بارزی را که در مقاطع مختلف دهه مورد بحث وجود داشته است نشان نمی‌دهد و ضمناً شکاف درآمدی و تغییر در الگوی مصرف ثروتمندان را منعکس نمی‌سازد؛ مهم‌تر آن‌که گسترش فقر روستایی - که در نهایت به نقاط اسکان غیررسمی یا روستاها و سکونتگاه‌های پیرامون شهرهای بزرگ منتقل می‌شود - را نیز مخفی می‌کند. زیرا دوره یاد شده گرچه دوره‌ای موفق از نظر سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی کشور است، دوره فساد مالی و دوره عیان شدن شکاف درآمدی نیز هست که تراکم‌خواری از عیان‌ترین انواع آن است. لذا باید به نکته‌ای اشاره کرد که اهمیتی ویژه دارد. دوره پس از جنگ به خصوص با گذر پنج سال، دوره به راه افتادن اتوموبیل‌های جدید مدل بالا، دوره به گوش گرفتن دایمی تلفن همراه، دوره رژه رفتن فرزندان اغنیاء و گذران عمر در کافی‌شاپ‌ها و رستوران‌ها و تشکیل پارتی‌های شبانه و سر برافراشتن ساختمان‌های بلند است. گرچه به هیچ وجه نگارنده در مقام نقد چنین مقوله‌هایی نیست و از یادآوری آن‌ها نیز به دلیل امکان سوءاستفاده از آن‌ها خرسند نمی‌باشد، لیکن این اشاره برای نشان دادن بالا رفتن احساس محرومیت است. گرچه در آن دوران سطح تحصیل، بهداشت و درآمد عمومی نیز بالا رفته است، اما توده مردم علی‌رغم زندگی بهتر گروه‌هایی از آنان، احساس محرومیت بیشتری داشته‌اند. زیرا در دوران جنگ و چند سال پس از آن یکدستی جامعه به مراتب بیشتر بوده است که به ناگهان دگرگون شده است. نکته مهم دیگری که در ذهن جامعه جاافتاده است، عدم وجود دلیل و توجیه برای شکاف یاد شده است. جامعه از خود می‌پرسد که آیا شکافی که هر روز می‌بیند، مصرف سرفانه‌ای که از ویژگی‌های نوکیسه‌ای است و چون پتکی بر سر انبوه مردم فرود می‌آید، آیا معلول تحصیل بالاتر است، یا نتیجه نوآوری، کشف و اختراعی بی‌مانند است؟ آیا محصول کار و تلاشی شبانه‌روزی است؟ پاسخ پرسش‌های بالا چه درست چه نادرست منفی است. این‌جاست که علی‌رغم نوسانات سطح فقر، احساس بغض و محرومیت گاه به صورتی غیرواقعی افزایش می‌یابد و این احساس، از فقر برای جنبش‌های اجتماعی مهم‌تر است.

نگاهی به ضریب جینی که گویای شکاف درآمدی است در تمامی سال‌های پس از جنگ نکته‌ای در خور توجه را بر ملا می‌کند و آن ثابت ماندن تقریبی در حد بیش از ۰/۴ است (رقم یاد شده برای سال ۱۳۷۷ رقم ۰/۴۳۷ بوده است). به علاوه، برابر اظهار نظر یکی از مدیران سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در روزنامه شرق این رقم

در سال ۱۳۸۳ معادل ۰/۴۲۰ بوده است که نشان می‌دهد شکاف درآمدی بسیار عمیق است. نسبت دهک بالا و پایین‌ترین دهک در سال ۱۳۸۳ معادل ۱۹/۴ می‌باشد. چنین رقمی برای پاکستان ۶/۷، برای آلمان ۷/۲، برای تایلند ۱۱/۶، برای چین ۱۲/۶، فرانسه ۹ و سوئیس ۹/۷ می‌باشد. در بحث از جنبش‌های اجتماعی، وجود چنین شکافی بین ثروتمندترین و فقیرترین گروه‌های جامعه موضوعی تعیین‌کننده است. (روزنامه شرق، ۲۴ مرداد ۱۳۸۴)

از سوی دیگر هنگامی که سخن از کاهش فقر به میان می‌آید باید توجه داشت که رقم کاسته شده از فقر در مقایسه با درصد فقیران همواره رقمی محدود است؛ یعنی هنوز تعداد فقیران قابل توجه است. برای مثال علی‌رغم کاهش فقر در دوره‌ای که در بالا اشاره شده (۱۳۷۷-۱۳۶۵) در پایان دوره هنوز از هر پنج نفر یک نفر فقیر محسوب می‌شده است. این امر در روستاها از هر سه نفر یک نفر بوده است.

مطالعات مختلف نشان می‌دهد که گرچه هنوز بین تحصیل و فقر رابطه وجود دارد، یعنی فقیران سطح تحصیل پایین‌تری دارند، لیکن این امر به معنای پذیرش تحصیل به عنوان عامل فقر نمی‌تواند باشد. همچنین مشخص شده است که فقر در شرق و غرب کشور جدی‌تر از سایر نقاط است. خانواده‌های پرجمعیت ایرانی از جمله فقیرترین گروه‌هایند، خانواده‌های جدیداً تشکیل شده با درصد فقر بیشتری روبه‌رویند، مزدگیران بخش خصوصی فقیرتر از مزدگیران بخش دولتی هستند، بیکاری مهم‌ترین عامل فقر به حساب می‌آید، خانواده‌های زن سرپرست تجربه فقری به مراتب بیشتر دارند، فقر حاد یا مزمن شده نیمی از کل فقر ایران را تشکیل می‌دهد. (گزارش فقر UNDP، ۲۰۰۲)

موارد یاد شده نشان می‌دهد که هنوز در زمینه فقر کاری جدی باقی مانده است. باز هم تأکید می‌شود که آمارهای غیررسمی تصویری به مراتب جدی‌تر ارائه می‌دهند تا بدان‌جا که از فقر بودن ۳۵ درصد جمعیت یاد می‌کنند. (رئیس‌دانا، ۱۳۷۹) آمار رسمی و غیررسمی بیکاری نیز تفاوتی جدی دارد. اما آنچه که برای بحث حاضر مهم است وجود رابطه‌ای مشهود بین احساس محرومیت و جنبش‌های اجتماعی است. البته باید یادآوری کرد که به علت ضعف جامعه مدنی و نهادهای آن، واکنش‌های تهی‌دستان در ایران، موردی، ناگهانی و انفجاری باقی مانده است و به همین دلیل غیرقابل پیش‌بینی است. چنین واکنش‌هایی از نظر گروهی از متفکران که بدان‌ها اشاره شد در چارچوب جنبش‌های اجتماعی نمی‌گنجد. لیکن به نظر می‌رسد با متشکل شدن تهی‌دستان در سازمان‌ها و نهادهای خودجوش، از انفجاری و ناگهانی بودن واکنش‌ها کاسته می‌شود و تأییدی است بر این نکته که حکومت‌های هوشمند قدر جنبش‌های اجتماعی خوشونت‌گریز را به شدت می‌دانند.

۱. اطهاری، کمال. (۱۳۸۹). تأثیر برنامه‌ریزی کلان اقتصادی - اجتماعی بر فقر: اسکان غیررسمی در ایران، فقر در ایران، تهران، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
۲. پیران، پرویز. روش‌های مشارکت‌جویانه در بررسی فقر، کتاب فقر در ایران. تهران، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
۳. پیران، پرویز. (۸۲-۱۳۸۰)، جنبش‌های اجتماعی شهری با نگاهی به شرایط ایران، مجموعه ۱۴ مقاله، تهران، ماهنامه آفتاب.
۴. رئیس‌دانا، فریبرز. (۱۳۷۹)، نقد روش در پدیده‌شناسی فقر، فقر در ایران، تهران، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی..
۵. عمید، حسن. (۱۳۷۶)، فرهنگ فارسی عمید، تهران، انتشارات امیرکبیر.
6. Beall. (1993), "**The Gender Dimensions of Urbanization & Urban Poverty**" UN.
7. Castells, Manuel. (1983), "**The City & Grassroots**", U. of California, Berkeley.
8. Cockcroft, James, et al. (1972), "**Development & Underdevelopment**", Double Day, Garden City.
9. Goodwin Jeff. James M. (2004), "**Rethinking Social Movements**", Rowman NY.
10. Gunder Frank, Andre. (1965), "**Urban Poverty in Latin America**", Rutgers U.Press New Brunswick.
11. Gurslin, Orville. in **Cockcroft et al**, Op cited 202.
12. Hyden, G. (1986), "**Beyond Ujamaa in Tanzania**", Heinemarn London.
13. Johnson, L. Dale. (1972), "**On Oppressed Classes**" in Cockcroft & et al op cited.
14. Klandermons, Bert & Staggenborg, Suzanne, (2002) "**Methods of Social Movement**" Rescarel University of Minne Sota Press (2002) 15 Les Queveçois No. 2,1966.
15. Sen, A. K. (1987), "**The Standard of Living**", Cambridge U. Press, Cambridge Society Today.
16. Smelser, Neil. (1962), "**Theory of Collective Behavior**", Routledge &

- Kegan Paul London.
17. Smith, M.P, Feagin Joe. (1989), "**The Capitalist City**", Basil Black uell, Cambridge.
 18. Sombart, Werner. (1909), "**Socialism and the Social Movements**", Dent. London.
 19. Stein, LorezVon. (1964), "**History of Social Movoments in France**", 1789-1850, The Totowa, NewJery.
 20. Turner, Ralph H., Killian, Lewis M. (1957), "**Collective Behavior**", Prentice-Hall, Engle wood cliffs N.J.
 21. UNDP. (2002), "**Poverty in Iran**", Country Assessment Tehran.
 22. Wilkinson, Paul. (1971), "**Social Movement**", Macmillan, London.
 23. Wratten, Etten. (1995), "**Conceptualizing Urban Poverty**", Environment & Hrbanozation Vol. 7 No.1.